**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010804**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم شهید صدر فرموده بودند در جایی که دو تا موضوع، دو تا جزء موضوع به نحو تقیید اخذ شده باشند استصحاب یکی از این دو جزء را نمی‌شود کرد، اگر به نحو ترکیب باشد می‌شود استصحاب کرد. و فرموده بودند که، حالا آیا در مقام اثبات اصل اوّلی چیست؟ از مرحوم نایینی نقل کرده بودند در جایی که عرضِیْن باشند دو جزء اینجا از باب می‌تواند تقیید باشد، می‌تواند ترکیب باشد، ولی اصل اوّلی این است که از باب ترکیب باشد، چون تقیید نیاز به قرینۀ زائده دارد. شهید می‌فرمودند ممکن است ما ادعا کنیم که این قرینۀ زائده در جُلّ موارد وجود دارد. توضیحاتی دادند، ۳ مورد را ذکر کردند که بحث کردیم، مورد دومش این بود که، مورد دوم متفاوت در تقریرات آقای هاشمی و آقای حائری نقل شده، در خود مورد. آقای حائری تعبیر می‌کند مورد دوم جایی که جزء شرط افعال باشد، تعبیر این است، شرط افعال باشد. مرحوم آقای هاشمی تعبیری که نقل کردند از شهید صدر این هست که مورد دوم جایی هست که شرط و قید متعلق الاحکام باشد. خب ما یک موضوع احکام داریم، یک متعلق الاحکام. متعلق الاحکام اینها به اصطلاح مرحوم نایینی است. موضوع احکام آن چیزی هست که حکم فعلیتش متوقف بر آنها هست، ولی متعلق حکم آن چیزی هست که فعلیت حکم به آن متوقف نیست، ولی حکم به طرف او انسان را تحریک می‌کند در احکام تحریکیه. حالا افعال الزاما لازم نیست متعلق الحکم باشند، افعال ممکن است موضوع حکم باشند. ولی اینجا تعبیری که در تعبیر آقای حائری هست، تعبیر افعال دارد. شرائط الاعمال، افعال عرض کردم اعمال. من قبیل طهارة التی هی شرط صلاة مثلاً فبناءً علی ما یقال من أنّ الشرط ما کان تقیده جزءاً و نفس القید خارجاً و اینجوری بحث را. یعنی فرق نمی‌گذارد کلام ایشان بین این که متعلق الحکم باشد، موضوع الحکم باشد، چی باشد. حالا اینهایش را خیلی من نمی‌خواهم اصلاً وارد این بحث‌ها و ریزه کاری‌ها بشوم. اصل تقریب اشکال این بود که اینها چون در جایی که یک شیءای شرط قرار بگیرد، شرط تقیدش جزء است و خودش خارج است و ما با استصحاب بقای شرط نمی‌توانیم آن تقیّد را اثبات کنیم. شبهه اینجوری طرح می‌شود. ارتباط شرط و مشروط درش یک عنصر سومی به نام تقیّد وجود دارد و آن تقید به وسیلۀ استصحاب اثبات نمی‌شود. این اصل شبهه است. پاسخی هم که داده شده متفاوت تعبیر شده، آقای هاشمی یک جور در پاسخش هست و آقای حائری جور دیگر. آقای هاشمی تعبیرش این هست که چون در این مورد عرضِیْن لمحل واحد نیست ارتباط حتماً به نحو ترکیبی فهمیده می‌شود آن هم به این شکل که هر دو عرض، عرض زمان خواهند بود. حالا من عبارتشان را می‌خوانم. ایشان می‌گوید که: «و اما في‏ المورد الثاني‏ فيقال‏ بأنَّ العرف حيث لا يرى الطهور عرضا لنفس الصلاة لعدم كونها محلًا له فهو يفهم التركيب بينهما بمعنى كون الصلاة في زمان يكون المكلف طاهراً و لا يفهم ارتباطاً آخر أكثر من ذلك بين الوصفين و العرضين، و من هنا يكون مقتضى مقام الإثبات هو التركيب في الموضوعات المركبة لا التقييد»

اینجا البته مثالی که قبلاً آقای هاشمی تعبیر کرده، این مثال با مثالی که در جواب تطبیق کرده فرق دارد. نه آن یک بحث دیگری است.

اینجوری تعبیر کرده، بحث سر این هست که آقای حائری به یک شکل دیگری تعبیر کرده:

«و الجواب عن المورد الثاني‏، ما تكون بذرته موجودة في كلام المحقّق النائيني (رحمه الله)، فنستطيع أن نستخلصها من كلامه (رحمه الله) و نوجّهها بنحو تصبح جواباً مستقلًّا، و ذلك بأن نقول: إنّ‏ تصوّر الربط بين‏ عرضين‏ لمحلّ واحد بجعل أحدهما يطرأ على الآخر بنحو من التعمّل يكون على خلاف الطبع العرفي»

این تعبیر «... و لأجل ذلك يصعب للعرف أن يتصوّر الارتباط بين الطهارة و الصلاة مثلًا بهذا الترتيب، بأن يضاف أحدهما إلى الآخر بمثل عنوان التقارن»

این تعبیر خیلی متفاوت هست با تعبیری که در کلام آقای هاشمی هست. ببینید تعبیر این بود، «فيقال‏ بأنَّ العرف حيث لا يرى الطهور عرضا لنفس الصلاة لعدم كونها محلًا له»

شاگرد: آن گفته محل واحد، این گفته لعدم.

استاد: این طهور را عَرَض برای نفس صلاة نمی‌داند چون محل برای او نیست.

شاگرد: چون هر دو عرض هستند برای یک محل واحد.

استاد: اینجا می‌گوید این که دو تا عرض، عرض محل واحد باشند که یکی از این عرض‌ها يطرأ على الآخر این خلاف طبع عرفی است، امثال اینها. بخلاف العرض مع محلّه، امثال این شکلی. این تعبیری هست که اینجا دارند. به هر حال، بعد ایشان در ادامه هر دوشان یک جهت مشترکی دارند، این جهت مشترک این هست که هر دو، از طهور، طاهر بودن و صلاة را هر دویش را به زمان نسبت می‌دهند.

شاگرد: در عرض هم دارد محل صلاة.

استاد: ایشان می‌گوید که: «و لأجل ذلك يصعب للعرف أن يتصوّر الارتباط بين الطهارة و الصلاة مثلًا بهذا الترتيب، بأن يضاف أحدهما إلى الآخر بمثل عنوان التقارن، فإن لم يكن تصريح من قبل الشارع بهذا الارتباط ... يتصوّر العرف الارتباط بينهما بنحو آخر، و هو أخذ عنوان المحلّ، أعني الزمان، فيضيف كلا العرضين إليه، فعن طريق وحدة مصبّ العرضين يتصوّر الارتباط بينهما، و قوله: (لا صلاة إلّا بطهور) و إن فرض ظهوره في ارتباط الطهارة بالصلاة ابتداءً لا من باب إضافة كلّ منهما إلى الزمان، لكنّه ما دام لا يكون صريحاً في ذلك يرجعه العرف إلى ما قلناه، لأنّه يصعب عليه تصوّر ارتباط أحدهما بالآخر ابتداءً، و عندئذ إن كان هذان العرضان المضافان إلى محلّ واحد،» حالا تا آخر عبارت.

من این مطلب را اصلاً نمی‌فهمم که چطور نماز نمی‌تواند مقیّد به طهور باشد، چه دشواری اصلاً اینجا وجود دارد؟ یا اصلاً دشوار است که نماز مقید باشد به این که مصلّی‌اش پاک باشد، لباس پاک باشد، چه دشواری دارد اصلاً تا این بحث‌ها ایشان کشیده. یا آن تعبیری که در کلام آقای هاشمی هست که طهور، طهارت نمی‌تواند عرض برای صلاة باشد. که حالا توضیح هم ندادند چرا نمی‌تواند. چرا نمی‌تواند صلاة خب می‌گوید صلاة باید مقیّد باشد که با لباس طاهر باشد، با بدن طاهر باشد، با وضو باشد، چه مشکلی دارد؟ این اصلاً یصعب اصلاً من نفهمیدم چطور یصعب؟ بعد تصویری که ایشان می‌کند تصویر خیلی سخت‌تری است، از تصویری که، این که این دو تا را به زمان نسبت می‌دهد از طریق اتصال زمانی اتصال ایجاد می‌کند. این اصلاً یک تصویر واضح روشن را ایشان می‌گوید عرفی نیست و تصویر را تصویر می‌گوید به زمان متصل می‌شود، این یک جهت. جهت دوم حالا فرض کنید به زمان مرتبط بشود، چه مشکلی را حل می‌کند؟ ایشان اصل شبهه این بود که تقیّد داخل است و قید خارج است. خب حالا شما می‌گویید که طهارت قید صلاة نیست، طهارت قید زمان است، صلاة هم قید زمان است. یعنی می‌گویید صلاة باید در این زمان واقع بشود، طهارت هم باید در این زمان واقع بشود. قید زمان که شد، شما بگویید تقید به زمان آن هم داخل است. یعنی همان مشکلی را که اینجا ایجاد کرده بودید که تقید را

شاگرد: زمان را نمی‌خواهد استصحاب کند. ما خود آن عرض را می‌خواهیم استصحاب کنیم، خود آن طهارت را می‌خواهیم استصحاب کنیم. ارتباط طهارت با

استاد: باشد. اشکال ندارد، دو تا تقید را باید اثبات کنید. طهارت مقید به این زمان را باید اثبات کنید، و طهارت مقید به آن زمان را باید اثبات کنید.

شاگرد: تقیدی که با استصحاب در زمان خودش مقید به زمان می‌شود. وقتی می‌گویند طهارت قبلاً بود الآن هم هست یعنی در این زمان طهارت هست. خب بالوجدان در این زمان آن یکی تقید هم بالوجدان ثابت است. و خود این دو تا دیگر به هم مقید نیستند چون در عرض هم هستند. عرض ما که می‌خواستیم بگوییم شبیه همین.

استاد: بله. حالا عرض کردم پاسخی که ایشان دارد شبیه چیز شماست، این که گفتم که شبیه آن است، همین پاسخ را می‌گفتم. ولی اصل این مطلب چرا ما اینجوری تصویر کنیم؟ اصل این مشکل این هست این چه تصویری است؟ چرا این شکلی تصویر کنید؟ بعد لا صلاة الا بطهورٍ را بگوییم از ظهورش رفع ید کنیم. اینقدر هم این سخت هست که قرینۀ بر رفع ید از ظهور می‌شود. ببینید اینقدر سخت ایشان می‌گوید که به جهت سخت بودن این تصورش عرف لا صلاة الا بطهورٍ را اینجا تصور می‌کند که شما باید موقعی که نماز می‌خوانید در آن زمان هم نماز باید تحقق داشته باشد هم طهارة اللباس، یا طهارة البدن باید تحقق داشته باشد. نه خود صلاة را چرا مقید نکنیم به زمان؟ چه چیزی دارد که لا صلاة الا بطهورٍ، صلاة باید در جایی باشد که لباس پاک باشد. من خیلی نمی‌فهمم این که عرف یصعب امثال اینها. عرض کردم اصل این بحث‌هایی که مرحوم شهید صدر در اینجا مطرح می‌فرمایند و به نظر من خیلی بحث جدی‌ای نیست، خیلی شبهه‌ای که در اصل این بحث طرح شده هر دو شبهه‌ای که طرح شده چه شبهۀ جزء موضوع، چه شبهۀ این که تقید بین اینها هست این یک چیز خاصی من درک نمی‌کنم. بین جزء، یعنی جاهایی که دو شیء با همدیگر در موضوع اخذ می‌شوند یک نحو ارتباطی بین اینها هست. اما این که بیشتر از آن نحوۀ ارتباط یک، یعنی یک نوع ارتباطی بین اجزاء هست، در همۀ موارد به هر حال باید ارتباط بین این اجزاء برقرار باشد دیگر. حالا آن اجزاء به نحو شرط باشند، جزء باشند، عدم مانع باشند. یک نحو ارتباطی بین اجزاء باید برقرار باشد تا حکم بر آنها عارض بشود. البته یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم، مرحوم آقاضیاء یک بیانی دارد که ایشان می‌گوید که در جاهایی که یک موضوع مرکب هست در رتبۀ متقدم بر حکم آن موضوع واحد نمی‌شود، این حکم هست که این می‌آید این موضوع را واحد می‌کند. یعنی اجزاء جدا جدا هستند، این اجزاء جدا جدا به وسیلۀ حکم وحدت پیدا می‌کنند. مثلاً نماز ما مرکب از ده جزء است. این ده جزء وحدتشان به این هست که حکم واحد که وجود باشد بر اینها تاری شده. وحدت موضوع در طول وحدت حکم هست نه در قبل از وحدت حکم. خب ما در جای خودش این مطلب را گفتیم نه اینجور نیست. ما قبل از این که اصلاً حکم تحقق پیدا کند در همان رتبۀ موضوعیت موضوع، موضوع را باید یک نحو وحدتی به آن بدهیم و ملاحظۀ یک واحد بکنیم. ملاحظۀ واحد یک نحوۀ تقید اجزاء به همدیگر این همچین چیزی شرط هست. ولی این تقید چیزی نیست که به نظر عرف نیاز به اثبات داشته باشد، جداگانۀ از این اصل مثبت نیست، یعنی به تعبیر دیگر با توجه به این که روایت‌های استصحاب اصلاً در مورد شرایط نماز وارد شده که طهارت و اینها هست، طهارت لباس و طهارت حدثیه یا خبثیه وارد شده‌اند، در واقع ادلۀ استصحاب این را می‌گوید، می‌گوید شما حکم کنید به این که متطهر هستید، حکم کنید به این که لباستان، بدنتان متطهر هست، این حکم به متطهر بودن در زمان شک برای ترتیب اثر مترتب بر نماز مقید به طهارت است، یعنی نماز مقید به طهارت را، اثرش را که وجوب هست، صحت هست، هر چی هست این را می‌خواهیم ما اثبات کنیم، ادلۀ استصحاب می‌گوید شما با اثبات طهارت بدن در زمان شک یا طهارت لباس در زمان شک یا طهارت حدثیۀ مصلّی در زمان شک، اثبات کن که نماز متطهراً، نماز مع طهورٍ، حدثیٍّ او خبثی را انجام دادی و نمازت صحیح است. اصلاً ادلۀ استصحاب مفادش این است، ما این که از اوّل ادلۀ استصحاب را معنایش این بگیریم که ادلۀ استصحاب می‌گوید حکم این موضوع را بار کن، و باید مستصحب ما تمام الموضوع باشد ما آن را می‌گوییم نه همچین چیزی نداریم، مستصحب ما باید چیزی باشد که شارع بتواند در او تصرف کند و اصل این شبهه خیلی شبهۀ جدی‌ای نیست. و ما بین تقیید و ترکیب این فرق‌هایی که قائل شدند و امثال اینها درست درک نمی‌کنیم چی چی، تقیید چی است؟ ترکیب چی است؟ به خصوص اینجا شهید صدر یک نکته‌ای را متذکر می‌شود در این سه موردی که استثناء می‌کند که می‌گوید که در سه مورد قرینه هست بر این که به نحو تقییدی، این بحثی که می‌کند این ۳ مورد می‌گوید که غیر از این ۳ مورد، این ۳ مورد جل موارد استصحاب را شامل می‌شود فقط یک مورد را شامل نمی‌شود و آن جایی که قید دوم ما و جزء دوم ما از باب استثناء به دلیل منفصل ثابت شده باشد. یک دلیل گفته که اکرم العالم، اکرم کل عالمٍ. یک دلیل گفته لا تکرم العالم الفاسق که این دلیل دوم مقید آن دلیل اوّل شده، مقید دلیل اوّل شد، این، ایشان می‌گوید مقید شدن فقط به این نحو هست که موضوع دلیل ما مرکب از دو جزء هست. آن دو جزء هم عبارت هست از علم، عالمیت، و عدم فاسقیت. ما این که اینجا این موضوع، اینجور موارد با سایر موارد فرق دارد، این که از اوّل شارع مقدس اگر می‌گفتش که اکرم العالم الغیر الفاسق، این در یک دلیل واحد می‌گفت، این به نحو تقییدی فهمیده می‌شد. اگر اینها را به دو تا دلیل بیان کرده باشد اکرم العالم را به دلیل اوّل، لا تکرم العالم الفاسق را به دلیل دوم بیان کرده باشد و قید منفصل از مقید باشد اینجا به نحو ترکیبی. ما اصلاً این را نمی‌فهمیم اصلاً چی است؟ تقیید و ترکیب فرق‌هایش چی است؟ چطور شد که وقتی دلیل منفصل شد آن دلیل منفصل دیگر ازش تقیید استفاده نمی‌شود، دلیل متصل شد. دلیل منفصل هم معنایش این می‌شود که آن موضوعی که آن حکم هست آن موضوع مقید به عدم عنوان مخصص است. آن یک نحو تقییدی در همۀ ادله هست، چه حالا آن دلیل یا دال بر جزء دوم دلیل متصل باشد، دلیل منفصل باشد، این تفصیلات و این توضیحاتی که مرحوم شهید صدر اینجا وارد شده ما اصلاً برایمان قابل هضم نیست. هذا محصل الکلام ؟؟؟

دیگر حالا می‌رویم بحث، البته من عرض کردم من یک مطالعه‌ای کتاب‌های دیگر را می‌خواهم بکنم در این بحث حالا تقیید و ترکیب و همچنین بحث مجهولی التاریخ می‌بینم اگر نکتۀ مهمی که ذکر کردنش لازم هست این را شنبه ذکر می‌کنم ولی اگر نه چیز خاصی که احساس کردم لازم نیست و اینها شنبه بحث توارد حالتین را ان شاء الله خدمت دوستان خواهیم بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان